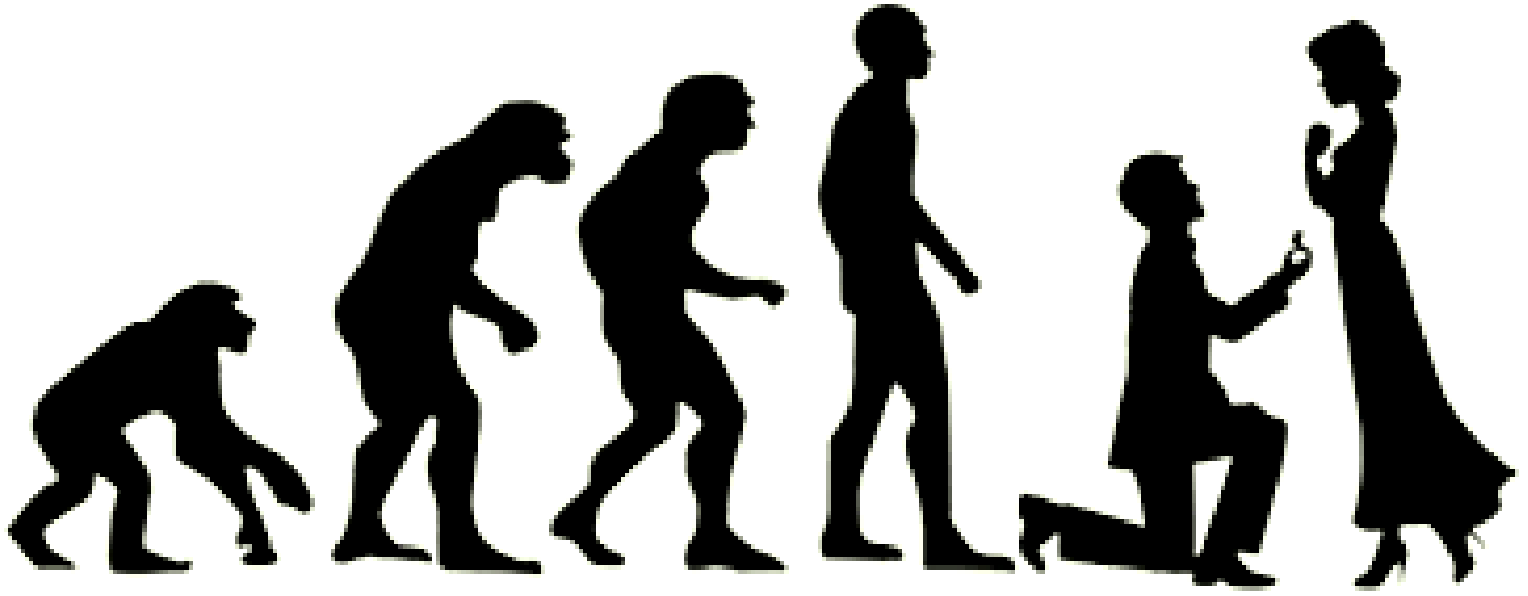


تکامل عشق



حمید ظاہری



چرا عاشق می شویم؟

تقدیم بہ عشقم

فہیمہ عقیقی

وب سایت:

hamidtaheri.ir

ایمیل:

hamidtaheri6363@gmail.com

شبکه های اجتماعی:

hamidtaheri6363

youtube.com/hamidtaheri6363

instagram.com/hamidtaheri6363

facebook.com/hamidtaheri6363

aparat.com/hamidtaheri6363

namasha.com/hamidtaheri6363

telegram.me/hamidtaheri6363

یوتیوب

اینستاگرام

فیسبوک

آپارات

نماشا

تلگرام

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۵
چیستی عشق	۷
عشق به عنوان چسب اتصال دهنده	۸
عشق و تقسیم وظایف	۱۳
تعهد عاطفی و تعهد جنسی	۱۶
فریب عشق	۱۸
پیش بینی تکاملی دوام عشق	۲۲
دوام عشق در زندگی واقعی	۲۳
تبیین تکاملی دوام عشق	۲۴
آزمون نظریه تکاملی عشق	۳۰
منابع	۳۴

اغراق نیست اگر بگوییم که شاعران و هنرمندان در آثار خود از هیچ مفهومی به اندازه عشق سفن نگفته اند. اما براستی عشق چیست؟ و چرا انسان ها عاشق می شوند؟ در پاسخ به پرسش نفست که در رابطه با چیستی و ماهیت عشق است، اندیشمندان زیادی بوده اند که لب به سفن گشوده اند. ولی در پاسخ به پرسش دوم که از چرایی آن می پرسد، تا همین اواخر نیز پاسخ علمی مناسبی وجود نداشت و این موع با ظهور داروینیسیم ممکن شد. برای روشن تر شدن مطلب فوق، ذکر نکاتی را لازم می بینم که در این جا بیان فواهم کرد. در هنگامی که ما به دنبال پاسنی علمی برای پرسشی می گردیم که در رابطه با پگونگی فرآیند یک پدیده روانشناختی است، می توان از شافه هایی که ربط چندانی با تکامل هم ندارند بهره گرفت. برای مثال به سوالی که در ذیل می آید توجه کنید. زمانی که فردی احساس می کند عاشق کسی است، چه فرآیندهایی در مغز وی رخ می دهد؟ برای پاسخ به پرسش فوق می توان از حوزه هایی مانند

عصب روانشناسی کمک گرفت. ولی در پاسخ به این پرسش که چرا انسان ها عاشق می شوند، یافته های عصب روانشناسی کمک چندانی به ما نخواهند کرد. برای پاسخ به این پرسش که چرا ما انسان ها عاشق می شویم؟ ناپاریم به پژوهش در زمینه روانشناسی تکاملی رو آوریم تا دریابیم که در طول تاریخ طبیعی گونه انسان، محیط های ابتدایی چه فشارهایی بر گونه ما آورده اند که ما به این شکل درآمده ایم که عاشق جنس مخالف خود می شویم. به عبارت دیگر هدف این کتاب پاسخ به این پرسش است که عشق به عنوان یک فرآیند روانشناختی برای تطابق با چه وضعیتی و در پاسخ به کدام نیاز حیاتی شکل گرفته است؟ من نیز در این کتاب سعی کرده ام با بهره گیری از پژوهش های صورت گرفته در زمینه روانشناسی تکاملی و با زبانی بسیار ساده و قابل فهم برای همگان، به این پرسش تاریخی پاسخ دهم.

حمید طاهری

عشق چیست؟ وقتی می‌گوییم کسی عاشق شده است، منظورمان از این جمله چیست؟ اکثریت ما می‌دانیم که عاشق شدن به معنای دوست داشتن کسی نیست. برای مثال زمانی که می‌گوییم آرش عاشق مهناز شده است منظورمان این نیست که آرش به مهناز علاقه مند شده است، بلکه مقصود ما از این جمله این است که آرش در حالت روحی خاصی قرار گرفته است که ما آن را عشق می‌نامیم.

عشق تجربه ای است که بسیاری از انسان ها در طول زندگی خود آن را تجربه می‌کنند. عاشق شدن چیزی فراتر از دوست داشتن ساده است. یعنی فرد عاشق در درون خود شور، شیدایی و حالت نشئه آوری را تجربه می‌کند که از دوست داشتن شدیدتر است. بنابراین عشق مجموعه هیجانات شدید و احساسات خوشایندی است که یک زوج درگیر در رابطه عاطفی آن را تجربه می‌کنند.

عاشق ناخواسته به معشوق می اندیشد. او اشتیاق شدیدی به ابراز عاطفه و عشق ورزی دارد. عاشق نسبت به معشوقش تمایلات جنسی دارد و از مصاحبت با او لذت می برد. هنگامی که علاقه خود را به پارتنرش ابراز می دارد، در خود سرخوشی و احساس شادابی زیادی را تجربه می کند. احساسات، امیال و تفکرات وی بیش از هر شخص و مسئله ای بر روی شریکش متمرکز شده است. عاشق ویژگی های مثبت معشوق را بزرگ می نماید ولی خصایص منفی وی را نمی بیند یا بی اهمیت جلوه می دهد.

عشق به عنوان چسب اتصال دهنده

در طبیعت هر عضو از هر گونه کوشش می کند تا ژن های خود را در خزانه ژنتیکی گونه باقی نگهدارد. بنابراین هر ارگانیسمی که حامل ذخیره ای از ژن های یک گونه است سعی دارد تا ژن هایش بتوانند از طریق

تکثیر در ارگانیسمی دیگر به زندگی خود ادامه دهند. در این راستا هر عضو از هر گونه برای ادامه حیات ژن هایش از طریق تولید مثل به عضوی از جنس مخالف نیاز دارد که حاضر باشد در فرآیند تولید مثل سرمایه گذاری بالایی انجام دهد. از منظر تکاملی عشق ساز و کاری است که تکامل تدارک دیده تا زوجین را شبیه به یک چسب به همدیگر متصل نگه دارد تا زوجین بتوانند از طریق این اتصال به تولید مثل موفق یکدیگر یاری رسانند. به عبارت دیگر به یاری چسب عشق مرد و زن به یکدیگر متصل شده و مشارکت فعال برای تولید مثل موفق ممکن می شود.

درست است که در گذشته های دور استراتژی های تنوع طلبانه جفت گیری در مرد و به تبع آن مقاربت جنسی با چندین زن، احتمال باروری از اسپرم های آن مرد را بیشتر می کرده، ولی لزوماً نمی توانسته به تولید مثل موفق منتهی شود. در محیط های باستانی تهیه منابع غذایی کافی برای مادر و نوزاد کار بسیار مشکلی بوده است که بدون تمرکز مرد بر روی یک جفت، احتمال تولید مثل موفق بسیار کم می شده است. در

صورتی که یک مرد به جای استراتژی تک همسری، استراتژی چند همسری را در پیش می گرفت، احتمال موفقیت در تولید مثل نیز بسیار کاهش می یافت. زیرا نه منابع غذایی کافی را می توانست برای همسران و زاده های تازه به دنیا آمده تهیه کند و نه مراقبت والدینی کافی را می توانست ارائه دهد. بنابراین در این سناریو استراتژی های تنوع طلبانه، شیوه هایی شکست خورده محسوب می شوند. در چنین وضعیتی است که تمرکز بر روی یک جفت جواب می دهد و می تواند کلید حل مشکل باشد. چون در محیط های اولیه راهبردهای تنوع طلبانه مردان به تولید مثل موفق منتهی نمی شده است، عشق به عنوان راهبرد رقیب و یک استراتژی موفق پا به عرصه تکامل گذاشته است. عشق برای مردان به عنوان چسب اتصالی عمل می کند که مرد را به یک زن گره می زند و از پراکندگی توجه مردان به زنان دیگر جلوگیری می کند. در محیط های کهن مردان عاشقی که به شکار می رفتند، غنیمت به دست آورده را فقط برای معشوق خود به ارمغان می آوردند. با توجه به کمبود منابع غذایی و

محدودیت توان شکار توسط مرد، آنچه که شکار می شده است آنقدر زیاد نبوده که بتواند تکاپوی چندین زن را به طور همزمان بدهد. در این جا عشق به عنوان موهبتی است که توجه مرد را تنها بر روی یک زن متمرکز می کند. بنابراین عشق در مردان از طریق تمرکز بر روی یک هدف از اتلاف منابع جلوگیری می کند. به عبارت دیگر عشق مردانه از طریق ارائه کلیه مراقبت ها و اختصاص تمامی منابع غذایی به یک زن مرد را به خواسته اش یعنی تولید مثل موفق و ادامه حیات ژن هایش می رساند.

در بسیاری از گونه های جانوری ماده قادر است در دوران بارداری و پس از زایمان، به تنهایی از پسِ محافظت از خود و زاده اش برآید و منابع غذایی لازم را برای زنده ماندن خود و زاده اش تأمین کند. لازم به ذکر است در این دسته از گونه های جانوری، به غیر از توانایی کافی در ماده، فرزند تازه متولد شده نیز از حدی از توانایی برخوردار است که ماده به تنهایی می تواند از او مراقبت کند. برای مثال در این گونه ها زاده مدت

زمان بسیار کوتاهی پس از به دنیا آمدن قادر است راه برود و می تواند از دست شکارچیان فرار کند.

اما در مورد انسان ها که در گذشته های دور در جوامع شکارچی-خوراک جو زندگی می کرده اند، قضیه بسیار متفاوت است. در این جوامع اگر مرد زن را در دوره بارداری و پس از آن رها کند، زن نمی تواند به تنهایی از پس نیازهای خود و زاده اش برآید. اگر زن نیز از مرد و نوزادش جدا شود، تغذیه نوزاد به خطر می افتد. میزان استقلال و خودمختاری کودک انسان نیز در ماه ها و سال های اولیه زندگی اش آن قدر نیست که بتواند به تنهایی به بقای خود ادامه دهد. بنابراین اگر زن و مرد در سال های اولیه زندگی فرزندان نتوانند در کنار یکدیگر بمانند و رابطه پایداری برقرار کنند، زندگی کودکان به خطر می افتد و شانس بقای فرزندان تا حد بسیار زیادی کاهش می یابد.

عشق ساز و کاری است که تکامل برای فائق آمدن بر این مشکل طراحی کرده است. عشق مکانیزمی است تا از طریق آن زن و مرد

مجدوب یک دیگر شوند. عشق تکامل یافته تا زن و مرد را در چند سال اولیه پس از برقراری ارتباط، در کنار یکدیگر نگه دارد، یعنی در زمانی که نوزادشان تازه به دنیا آمده، در اوج ناتوانی است، به مراقبت شدید نیاز دارد و بدون حضور هر دو والد در کنار هم تقریباً شانس برای زنده ماندن ندارد. اگر گونه ما توانسته است به تولید مثل و بقای خود ادامه دهد پس حتماً باید راهی برای حل این مشکل بوجود آمده باشد و آن راه حل چیزی نیست جز عشق. تنها عشق است که می تواند زن و مرد را برای برطرف کردن نیازهای فرزندشان در کنار یکدیگر نگه دارد. در این دوران حساس و سخت تنها با کمک عشق است که زن و مرد می توانند تمامی نقص ها، زشتی ها، بدرفتاری ها و مشکلات یکدیگر را تحمل کنند.

عشق و تقسیم وظایف

شرکت همزمان هر دو والد در بزرگ کردن فرزند، امکان تقسیم وظایف بین آن ها را ایجاد کرده است. تقریباً در تمامی جوامع شکارچی -

خوراک جو و حتی جوامع مدرن امروزی این تقسیم وظایف صورت گرفته است، به شکلی که تهیه منابع غذایی یا همان شکار و نیز دور کردن مهاجمان به عهده پدر و مراقبت از کودک به عهده مادر است. می توان سناریویی را مجسم کرد که نوزاد گونه انسان در جوامع شکارچی- خوراک جو مانند بسیاری از گونه های دیگر تنها توسط مادر بزرگ می شد. در این صورت مادر برای تهیه منابع غذایی و شکار باید نوزادی را رها می کرد که توانایی راه رفتن و فرار کردن ندارد و به تبع آن نمی تواند از دست مهاجمان و تهدیدهای پیرامونی بگریزد. بنابراین عشق و به تبع آن تقسیم وظایف و مشارکت پدر در بزرگ کردن کودک، شانس بقای زاده انسان را تا حد زیادی تضمین کرده است.



تصویر ۱: خرس قطبی ماده و توله هایش (در بسیاری از گونه های جانوری مثل خرس قطبی، ماده به تنهایی توله هایش را بزرگ می کند).



تصویر ۳



تصویر ۲

در تصویر ۲ یک زن و فرزندش و در تصویر ۳ مردی در حال شکار در یک جامعه شکارچی- خوراک جو به چشم می خورند. در جوامع شکارچی- خوراکجو، زن قادر نیست به تنهایی کودک خود را بزرگ کند و در صورت عدم مشارکت مرد در این فرآیند، شانس بقای فرزندشان به شدت کاهش می یابد.

تعهد عاطفی و تعهد جنسی

بنابر آنچه پیش از این بیان شد، چالش پیش روی زن در محیط سازگاری تکاملی، پیدا کردن شریکی بوده است که حاضر باشد وقت و انرژی زیادی را صرف تهیه منابع مادی و نگهداری از او و زاده اش کند. در واقع عشق یک مرد به یک زن، قولی است که در آن مرد متعهد می شود که منابع لازم را برای جفت و فرزندش تهیه کند. به عبارت دیگر این قول تعهدی عاطفی از طرف مرد است که از طریق آن زن مطمئن می شود که منابع غذایی، مراقبت لازم و توجه کافی را از طرف مرد به دست می آورد.

در مورد مردان نیز باید به این نکته توجه داشت که در گذشته تعلق نوزاد تازه متولد شده به پدر به عنوان چالشی مهم مطرح بوده است که بسیاری از آن به عنوان چالش قطعیت پدری یاد می کنند. چون نوزاد تازه متولد شده از بدن خود زن زاده می شود، همیشه زن از تعلق نوزاد به خودش مطمئن است، اما این قضیه در مورد پدر نوزاد صدق نمی کند. لذا

یک مرد در محیط سازگاری تکاملی به شریکی نیاز داشته است که حاضر باشد فقط با او جفت گیری کند و از مقاربت جنسی با سایر مردان دوری کند. عشق یک زن به یک مرد در واقع قولی است که در آن زن متعهد می شود که توجهی به هوسرانی دیگر جفت های رقیب نکند. به عبارت دیگر این قول تعهدی جنسی از طرف زن است که از طریق آن مرد مطمئن می شود که فرزند به دنیا آمده متعلق به خود اوست.

بنابراین عشق تعهدی عاطفی – جنسی است و یک بازی بُرد بُرد است که در آن زن و مرد از منافع آن منتفع می شوند و به خواسته های تکاملی خود می رسند. به زبان تکاملی، عشق از نظر یک زن برابر است با حضور یک پایگاه امن که وجود آن برای فراهم آمدن منابع مادی لازم برای بقا، باروری و تولید مثل موفق لازم است. از این منظر عشق به خواسته تکاملی زن که همان انحصارگرایی عاطفی است پاسخی مثبت می دهد و کاری می کند که مرد انرژی، وقت و منابع خود را درجای دیگری تلف نکند. در سوی دیگر این چشم انداز، عشق از نظر یک مرد

به معنای خاطر جمع شدن از قطعیت پدری است. به عبارت دیگر عشق مرد را به خواسته تکاملی اش یعنی انحصارگرایی جنسی می رساند و کاری می کند که قابلیت باروری زن در اختیار دیگران قرار داده نشود.

فریب عشق

در ذهن عاشق انواع خطاهای شناختی رخ می دهد تا وی نتواند حقیقت را آن گونه که هست ببیند. این پدیده را اثر هاله ای عشق می نامند. به این معنی که عشق مانند پرده و هاله ای روی حقیقت را می پوشاند و جلوی دیدن حقیقت را می گیرد. اثر هاله ای عشق باعث می شود تا عاشق خوبی های معشوق را بزرگنمایی کند و ویژگی های منفی او را کوچک شمارد.

اما شاید پرسید که در عشق دیگر فریبی کافی بود و این خود فریبی به چه علتی رخ می دهد؟ همان طور که پیش از این نیز ذکر شد، عشق توانسته است در محیط تکامل سازگاری ها میزان تناسب افراد را بالا

ببرد. یادتان نرود که آنچه که برای تکامل و انتخاب طبیعی مهم است، توانایی تولید مثل موفق است و نه جستجوی حقیقت. حقیقت و حقیقت جویی تا جایی اجازه کار دارد که به بقا و تولید مثل صدمه نزنند. اگر عاشق بوسیله هیجانی اسیر شود که غیرقابل کنترل باشد و این احساسات شدید فقط بوسیله معشوق و نه فرد دیگری برانگیخته شود، شانس کنار هم ماندن عاشق و معشوق را بسیار بالا خواهد برد.

اگر فردی بر اساس معیارهای منطقی و عقلانی شما را انتخاب کند بیشتر احتمال دارد که بر اساس همین معیارهای منطقی و عقلانی شما را به خاطر یک رقیب دارای خصایص مطلوب تر ترک کند. بنابراین عشق از طریق پهن کردن پرده ای بر روی حقیقت توانسته است به تداوم رابطه یاری رساند.

از بزرگترین عجایب روان انسان فریب هایی است که عاشق در رابطه با معشوق به خود می دهد. بسیار شده است که والدین از تفسیرهای عجیب و غریب فرزند عاشق خود در رابطه با ویژگی های نامطلوب

شریکش تعجب می کنند و در نمی یابند که چگونه ممکن است فرزندشان این همه مشکلات رفتاری که برای آن ها به وضوح نمایان است را نبیند؟ اما اگر عشق نوعی فریب است پس چرا فقط به دیگرفریبی محدود نشده و خودفریبی را هم شامل می شود؟ چرا خود فریبی در دوره عاشقی باید به نفع فرد عاشق باشد؟

از آنجایی که خودفریبی امکان دیگرفریبی را آسانتر می کند، استفاده از این روش کاری می کند تا فرد راحت تر بتواند اهداف خود را تعقیب کند. اگر شما خود به آنچه که می گوئید اعتقاد و یقین داشته باشید، بیشتر احتمال دارد که طرف مقابلتان نیز شما را باور کند و کمتر احتمال دارد که دستتان برای طرف مقابل رو شود.

یادمان باشد که رسیدن به برداشتی دقیق از مسائل جزء مسائل مهم ذهن نیست و ذهن برای غلبه بر چنین مسائلی تکامل پیدا نکرده است. ذهن یک ارگان حقیقت یاب نیست بلکه دستگاهی است که قرار است ما را در بقا و رسیدن به تولید مثل موفق یاری دهد.

به بعضی از جملاتی که افراد عاشق به هم می گویند فکر کنید.

جملاتی نظیر این که من تو را تا ابد دوست خواهم داشت، من هیچ وقت نمی توانم به کسی به غیر از تو فکر کنم، من حاضرم به خاطر تو هر کاری بکنم، تو بهترین کسی هستی که من تا به حال در تمام عمرم دیده ام و ... عاشق برای این که بتواند اعتماد طرف مقابل را جلب کند و شریکش را متقاعد کند که در این رابطه سرمایه گذاری هنگفتی کند، باید بتواند پیام های فوق را به شریکش منتقل کند. برای تسهیل این فرآیند و اجرای تمام و کمال آن اگر عاشق واقعاً و عمیقاً به ایده های ذکر شده اعتقاد داشته باشد و آن ها را باور کرده باشد، هم سرمایه گذاری عظیم برای تولید مثل موفق برای خودش توجیه پذیرتر می شود و هم شریکش می تواند راحت تر او را باور کند و بدین ترتیب با خیال راحت تری می تواند به وی اعتماد کند.

پیش بینی تکاملی دوام عشق

همان طور که پیش از این توضیح داده شد، عشق در انسان تکامل یافته تا در مدت زمانی که نوزاد متولد شده در اوج ناتوانی است و از استقلال لازم برای تغذیه و نگهداری از خود برخوردار نیست، پایداری و دوام رابطه بین زن و مرد را تضمین کند. درست است که فرزند انسان در دوره ابتدایی از زندگی اش نمی تواند به طور مستقل به بقای خود ادامه دهد، اما این ناتوانی بعد از گذشت مدت زمانی به پایان می رسد و کودک می تواند به طور مستقل به زندگی خود ادامه دهد. اگر تبیین تکاملی عشق مبتنی بر دوره ابتدایی و ناتوانی زندگی کودک باشد، پس بعد از گذشت این دوره وجود عشق ضرورتی نخواهد داشت.

بنابراین یک سؤال در این جا مطرح می شود: عشق چقدر دوام می آورد؟ اگر تبیینی که ذکر شد را بپذیریم، عشق دوام زیادی نخواهد داشت. بر اساس تبیین تکاملی، سود تکاملی عشق تنها در همان چند سال اولیه پس از برقراری ارتباط بین زن و مرد است، یعنی مدت زمانی

که کودک به استقلال کافی برای بقا نرسیده است، و پس از آن دیگر نیازی به وجود عشق نیست.

دوام عشق در زندگی واقعی

وقتی که دو نفر عاشق یک دیگر می شوند شور، شیدایی و میل جنسی زیادی را نسبت به هم تجربه می کنند. اما این احساس چندان دوام نمی آورد و رفته رفته کم رنگ می شود. این احساس پس از گذشت چند ماه تا چند سال رنگ می بازد، به مرور از حالت های سرخوشی کاسته می شود، به تدریج ویژگی های مثبت معشوق در نظر عاشق رنگ می بازد و رفته رفته خصوصیات منفی معشوق مشخص می شوند. این موارد سناریویی است که در زندگی واقعی رخ می دهد. افراد ممکن است صفات منفی که قبلاً دست کم می شمردند را خیلی مزاحم و مختل کننده بشمارند و زندگی با آن ها برایشان بسیار سخت باشد. حتی وقتی که

عشق به طور متقابل باشد، فقط در همان سال های اول ازدواج وجود خواهد داشت و بیش از آن دوام نمی آورد.

تبیین تکاملی دوام عشق

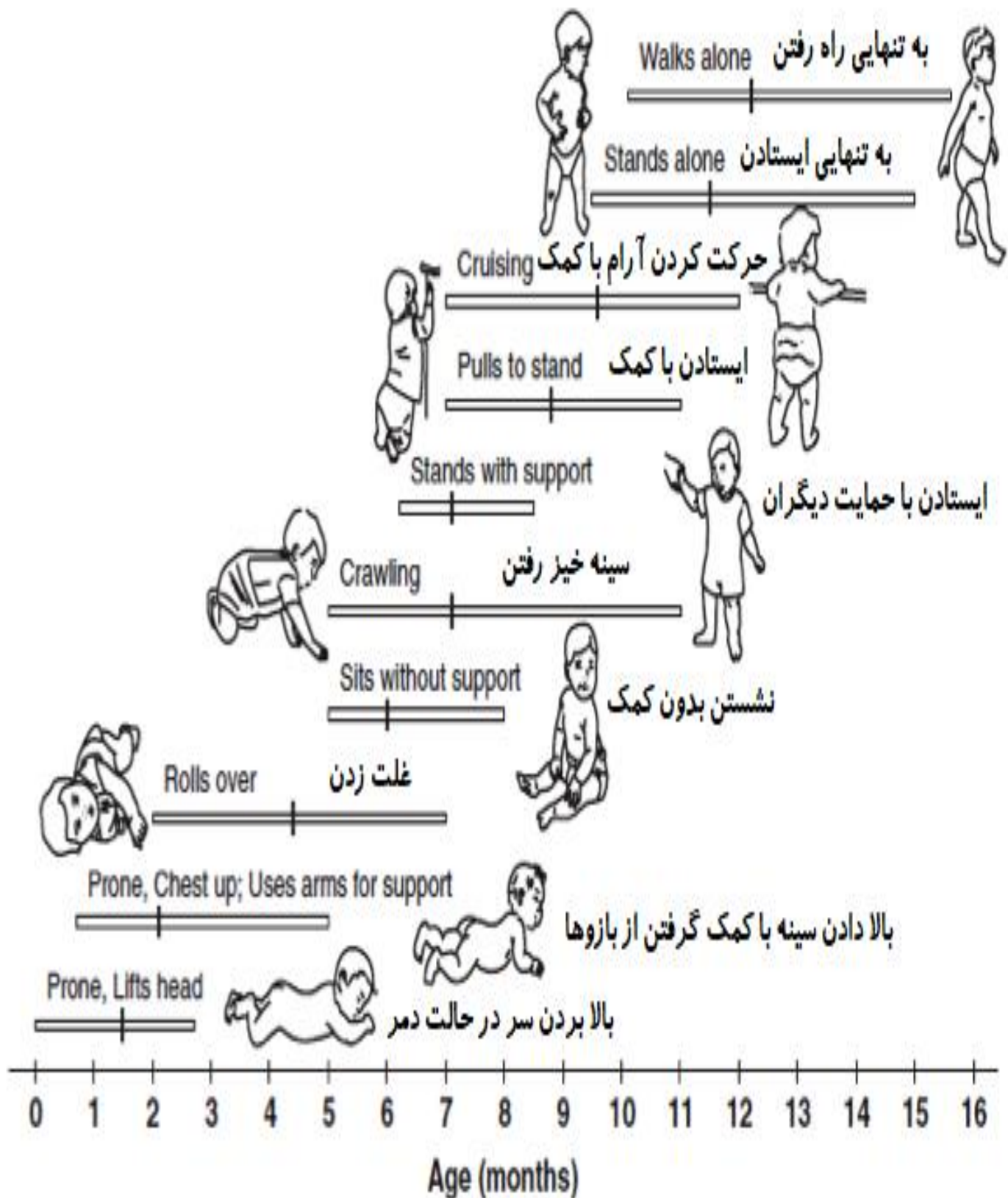
حال که فهمیدیم که چرا عشق فقط در همان سال های اول زندگی وجود دارد و بیش از آن دوام نمی آورد، در مرحله بعدی باید به این پرسش پاسخ دهیم که عشق چقدر دوام می آورد؟ اگر نظریه تکاملی عشق درست باشد، پس باید بر اساس آن بتوان مدت زمان دوام عشق را تخمین زد. همان طور که پیش از این نیز گفته شد، تبیین تکاملی عشق مبتنی بر دوره ای است که کودک به خودمختاری لازم برای ادامه زندگی نرسیده است. بنابراین عشق باید تا به استقلال رسیدن نسبی کودک تداوم یابد. پس برای پاسخ به پرسش فوق، باید سوال دیگری را با این عنوان مطرح کنیم که چه مدت زمانی طول می کشد تا کودک به خودمختاری و استقلال کافی برای ادامه بقا برسد؟ به عبارت دیگر چه

قدر طول می کشد تا کودک بتواند بدون حضور یکی از والدین خود زنده بماند؟

اگر بقای صرف را در نظر بگیریم، کودک زمانی به خودمختاری نسبی دست می یابد که بتواند راه برود و صحبت کند. کودک انسان در سه ماهگی می تواند بنشیند، تا شش ماهگی می تواند سینه خیز برود، در هشت تا نه ماهگی می تواند با گرفتن میز و صندلی بایستد، تا یک سالگی می تواند تا چند گام بردارد، در هجده ماهگی می تواند از پله ها بالا و پایین برود و در دو سالگی توانایی دویدن را به دست می آورد. در مورد زبان نیز کودک از حدود سه ماهگی صداهای مختلف در می آورد و با این کار با محیط خود ارتباط برقرار می کند، در حدود نه ماهگی اسم خود را می شناسد و به واژه های نه و نکن واکنش نشان می دهد، در حدود یک سالگی یک تا دو کلمه را می تواند بیان کند. از پانزده ماهگی تعداد واژه هایی که کودک یاد گرفته است رو به افزایش می گذارد، تا جایی که در

حدود دو سالگی ۵۰ واژه را یاد گرفته است. سرانجام زاده انسان در دو سالگی می تواند اولین جمله های کوتاه را برای بیان نیازهایش بیان کند. بنابراین می توان گفت که کودک در حدود دو سالگی دیگر نیازی به خوردن شیر مادر ندارد، می تواند با راه رفتن از خطرات پیرامون خود بگریزد و با به کارگیری زبان با دیگران ارتباط برقرار کند. بعد از این زمان، دیگر حضور دو والد کنار یک دیگر مانند قبل ضروری و حیاتی نیست. البته حضور دو والد در زندگی کودک معمولاً بهتر از حضور یکی است. اما از نقطه نظر بقای صرف، حضور دو والد برای یک نوزاد بسیار ضروری تر از حضور آن ها برای یک کودک دو ساله است. به عبارت دیگر، زاده انسان در جوامع ابتدایی شکارچی - خوراک جو در حدود ۲ سالگی به سطحی از توانایی های جسمانی و روانشناختی می رسد که می تواند بدون مراقبت همزمان پدر و مادر و با حضور یکی از والدین، شانس زیادی برای زنده ماندن داشته باشد.

حال با توجه به نکاتی که پیش از این بیان شد، اگر زمان را به عقب برگردانیم و به این دو سال، فرآیند برقراری ارتباط اولیه، مدت زمانی برای آمیزش های جنسی تا تشکیل لقاح و نه ماه بارداری را نیز اضافه کنیم، به مدت زمانی حدوداً ۴ ساله می رسیم. به عبارت دیگر از آشنایی یک زن و مرد تا به استقلال رسیدن کودکشان حداکثر ۴ سال زمان می برد. مشخص است که هر چه به پایان این زمان نزدیک تر شویم، خودمختاری کودک بیشتر و به تبع آن نیاز مفرط وی به مراقبت والدین نیز کمتر می شود. بنابراین از نقطه نظر تکاملی عجیب نیست که هر قدر به پایان چهارمین سال زندگی مشترک نزدیکتر شویم از میزان عشق بین زن و مرد کاسته شود.



نمودار ۱: مراحل رشد حرکتی از بدو تولد تا حدود ۲ سالگی (سن به ماه)

		
۰ - ۳	۳ - ۶	۶ - ۱۲
از جاپريدن در برابر صدای ناگهانی گریه در صورت ناراحتی چرخش به سمت صداهاى آشنا تشخيص صدای والدین	توليد آوا برای جلب توجه خندیدن در طول بازی	درک کلمات بسیار رایج گفتن واژه های بابا و ماما فهم اشاره کاربرد اشاره
		
۱۲ - ۱۵	۱۵ - ۱۸	۱۸ - ۲۴
فهم دستورات ساده گفتن ده واژه تکی	فهم چند عبارت دو کلمه ای گفتن ۲۰ واژه تکی تقلید کلمات بزرگترها	درک ۲۰۰ تا ۵۰۰ کلمه گفتن ۵۰ کلمه تکی ساختن جملات کوتاه

نمودار ۲: مراحل رشد زبان از بدو تولد تا حدود ۲ سالگی (سن به ماه)

آزمون نظریه تکاملی عشق

برای این که بتوانیم در مورد درستی تبیین تکاملی عشق قضاوت کنیم، باید ببینیم که در دنیای واقعی نیز هر چه قدر که از ازدواج زن و مرد می گذرد و به پایان چهارمین سال زندگی مشترک نزدیک تر می شود، آیا میزان نارضایتی زناشویی و جدایی بیشتر می شود؟ هلن فیشر^۱ (۱۹۹۴) پژوهشگری است که این کار را انجام داده است.

هلن فیشر آمار طلاق در ۶۲ جامعه را به عنوان نمونه پژوهشی خود در نظر گرفته است. البته با احتساب کشورها، مناطق و گروه های قومی که در مطالعه فیشر جای داده شده اند، تعداد موارد بررسی شده به ۱۸۸ مورد می رسد. فیشر نقطه اوج تمام طلاق هایی که در این گروه ها در بین سال های ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۹ رخ داده را مورد بررسی قرار داده است. پژوهش فیشر نشان می دهد که نقطه اوج طلاق در بیشتر جوامع بشری در چهارمین سال زندگی مشترک است و این یافته همخوان با تبیین

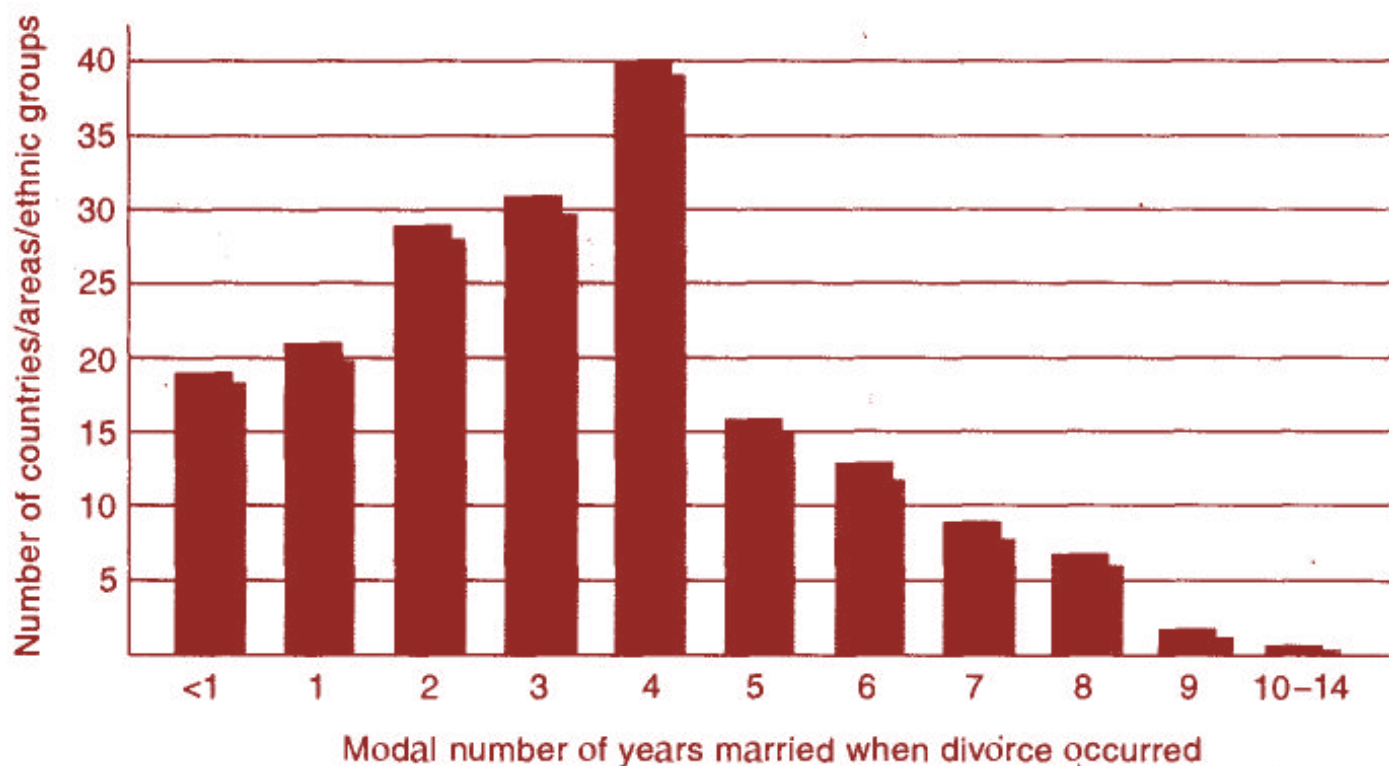
¹ Helen Fisher

تکاملی عشق است. یافته های این مطالعه نشان می دهد که انسان ها در بیشتر جوامع بین سال های دوم و چهارم ازدواج، از هم جدا می شوند و هر قدر به چهارمین سال زندگی مشترک نزدیک تر شویم احتمال طلاق بیشتر می شود.



هلن فیشر یکی از برجسته ترین پژوهشگرانی است که در زمینه تبیین تکاملی عشق به تحقیق پرداخته است و در این زمینه آثار ارزشمند فراوانی دارد. فیشر تلاش دارد تا از طریق پژوهش هایش به این پرسش پاسخ دهد که چرا ما عاشق می شویم؟

تصویر ۴: هلن فیشر



نمودار ۳: نقطه اوج جدایی در ۱۸۸ جامعه از ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۹ (فیشر، ۱۹۹۴):
 عرض این نمودار نشان دهنده تعداد جوامع و طول نمودار نشان دهنده تعداد سال
 هایی است که از شروع ازدواج ها سپری شده است. نمودارهای ستونی نشان می
 دهند که در چند جامعه بیشترین طلاق در یک سال به خصوص رخ می دهد. فیشر
 در این مطالعه نشان داد که در ۴۰ جامعه و گروه بیشترین میزان طلاق در سال
 چهارم پس از ازدواج رخ می دهد.

مطالعه فیشر نشان می دهد اگر یک زندگی مشترک تا ۴ سال ادامه
 یابد و جدایی صورت نگیرد، نقطه بحرانی خود را طی کرده است. هر قدر
 از این نقطه اوج جدایی به سمت جلو حرکت کنیم و دورتر شویم احتمال

رخ دادن طلاق کمتر می شود. به عبارت دیگر، اگر فردی نتواند بدون عشق با فرد دیگری زندگی کند، نهایتاً باید تا ۴ سال پس از ازدواج که به طور حتم مرگ عشق رخ داده، طلاق گرفته باشد. اگر کسی بعد از گذشت این زمان جدا نشده باشد، اصولاً توانسته است زندگی مشترک خود را بدون عشق ادامه دهد و این بدین معنی است که او رابطه عاشقانه را با شکل دیگری از رابطه جایگزین کرده است.

1. Palmer, J. A. and Palmer, K. L. (2002) Evolutionary psychology: the ultimate origins of human behavior. Allyn & Bacon.
2. Fisher, H. (1994) The nature of romantic love. The Journal of NH Research, VOL 6. Pages 59- 64.